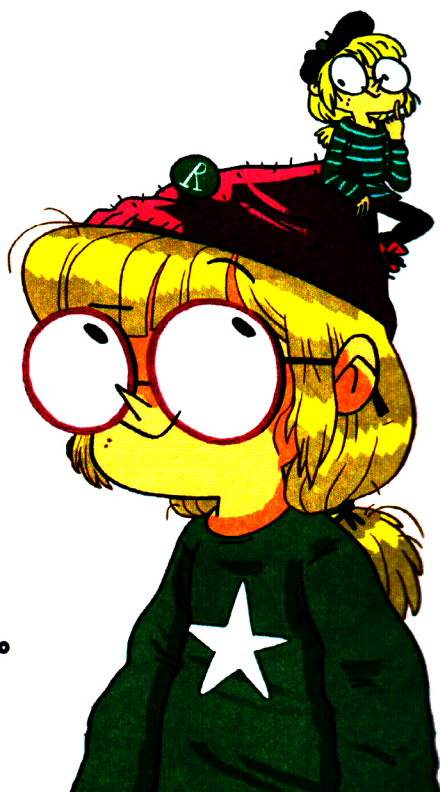


زندگی پنهان ربکا



نویسنده: پدر و مانیاس

تصویرگر: بنا تورمو

مترجم: سمانه افشار حاتم

جعبه‌ای با هفت چفت

من از شعبده‌بازها متنفرم!

ته اینکه ازشان خوشم نیاید، یا حوصله‌ام را سر ببرند یا به نظرم دوست داشتنی نباشند. قضیه خیلی ساده‌تر از این حرف‌هاست: فقط

ازشان متنفرم. م... ت... ن... ف... ر... م!

اول این را بگویم که توی دنیا فقط سه چیز هست که شعبده‌بازها واقعاً ازشان خوششان می‌آید. این سه تا چیز این‌هاست: خرگوش، کارتِ بازی و کلاه. من نمی‌توانم بگویم چرا این قدر این سه تا چیز را دوست دارند.

اگر بخواهم روراست باشم، باید بگویم که خرگوش‌ها حیوان‌های بی‌نمکی‌اند. دوست دارند مثل خرسِ عروسکی باهاشان رفتار کنیم. اما اصلاً بغلی نیستند و همین‌که دستشان برسد، انگشت آدم را مثل هویج گاز می‌زنند یا کاری می‌کنند آن قدر بغلشان کنی که استفراعت بگیرد. تازه قلنبه‌های سیاه بدبویی بیرون می‌دهند که هیچ‌وقت زیر حیوان‌های عروسکی پیدا نمی‌شود.

کارتِ بازی فقط به دردِ پیرزن‌ها و کلاهبردارهای بزرگ می‌خورد که بگذارند روی قالیچه‌ی سبزی بغل یک‌مشت نخود اصل یا پول